

وزرا



تولیدکننده لباس آقایان

وزرا

گامی نو در عرصه پوشاک
مردان



نشانی: تهران، خیابان خالد اسلامبولی (وزرا)،
روبروی بانک صادرات، شماره ۶۷، طبقه دوم

تلفن: ۸۷۱۳۰۱۹

معظم‌له را برای تدریس خصوصی به منزل دعوت نموده و بابت هر جلسه هشت هزار تومان حق ایاب ذهاب به وی بپردازد تصمیم گرفت از ادامه تحصیل بنده زاده ممانعت کند تا شاید علاوه بر حل مشکل صادرات غیر نفتی، بانکها هم چند هزار تومانی اعتبار در اختیار بخش کشاورزی و صنعت قرار دهند و در نتیجه دهان یاره گویانی که می‌گویند اصول قانون اساسی در مورد آموزش رایگان کمی تا قسمتی به سرنوشت اصول مربوط به آزادی تشکیل احزاب و بیان دچار شده بسته بشود و همین امر موجب گردد آلودگی هوای تهران و سایر شهرهای کشور از حد مجاز هم تمیز تر شود. در این هنگام آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل که از مناطقی که بیر در آن می‌گریید و پدر همچنان مشغول فیلمبرداری بود، و دایناسورها به آنجا بازگشته بودند عبور می‌کرد به یاد پارک تفریحی بین‌المللی چیتگر افتاد و تصمیم گرفت در این پروژه عام المنفعه هم محضالله مختصر مشارکتی نموده و باقیات صالحات خود را تضمین و تأمین کند، لذا بار دیگر موبایل را بکار انداخت و به کارپرداز خود دستور داد گروهی را مأمور کند در مورد آن هزار پلاک در هزار نقطه کشور یک تحقیق جامعی انجام دهند و معلوم کنند کدام پلاکها واقعاً پلاک است و می‌تواند چند میلیون یا چند میلیاردی صالحات باقیات عایدی داشته باشد. در بیرون اتومبیل بیر همچنان می‌گریید و دایناسورها نعره‌های هولناک می‌کشیدند و لذا مانع شدند آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل حرفهای کارپرداز خود را بشنود که می‌گفت امروز دو تا ارباب رجوع سمج داشتیم. یکی که ضمناً جانباز هم بوده و صاحبخانه اثاثیه‌اش را بیرون ریخته التماس دعا داشت که چند صد هزار تومانی به عنوان قرض الحسنه به او بپردازیم تا بتواند اتاقی را رهن کند، و دیگری برای عمل جراحی زنش یک وام صد هزار تومانی می‌خواست. چون بیر همچنان می‌گریید و دایناسورها نعره می‌کشیدند صدای کارپرداز آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل به گوش وی نرسید و گرنه دستور می‌داد به اولی یک خانه ببخشند و در مورد دومی هم تمام هزینه بیمارستان و عمل جراحی را از حساب او بپردازند. زمانی آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل بار دیگر صدای کارپرداز خود را شنید که از منطقه بازگشت دایناسورها و محلی که بیر در آن همچنان می‌گریید خارج شده بود. کارپرداز می‌گفت آقا زاده از لندن تلفن زدند و گفتند پول توجیبی شان ته کشیده... چه دستور می‌فرمائید؟ آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل دستور داد فقط یک میلیون برایش حواله کنید. بیشتر نه!... بچه لوس و ولخرج می‌شود. کارپرداز پرسید دلار یا پوند؟ و آقای مسلم شریعت پور پوست پیازی اصل فریاد کشید: پوند... پوند احمق جان! هنوز نفهمیده‌ای دلار پول آمریکا است و پوند پول انگلیس... پس فقط پوند حواله کن.

از دور صدای نعره دایناسورها شنیده می‌شد. بیر هم هنوز می‌گریید و پدر همچنان مشغول فیلمبرداری بود. و چون در همین هنگام کلاغ هم به خانه‌اش رسیده بود لذا قصه ما تمام می‌شود.

